

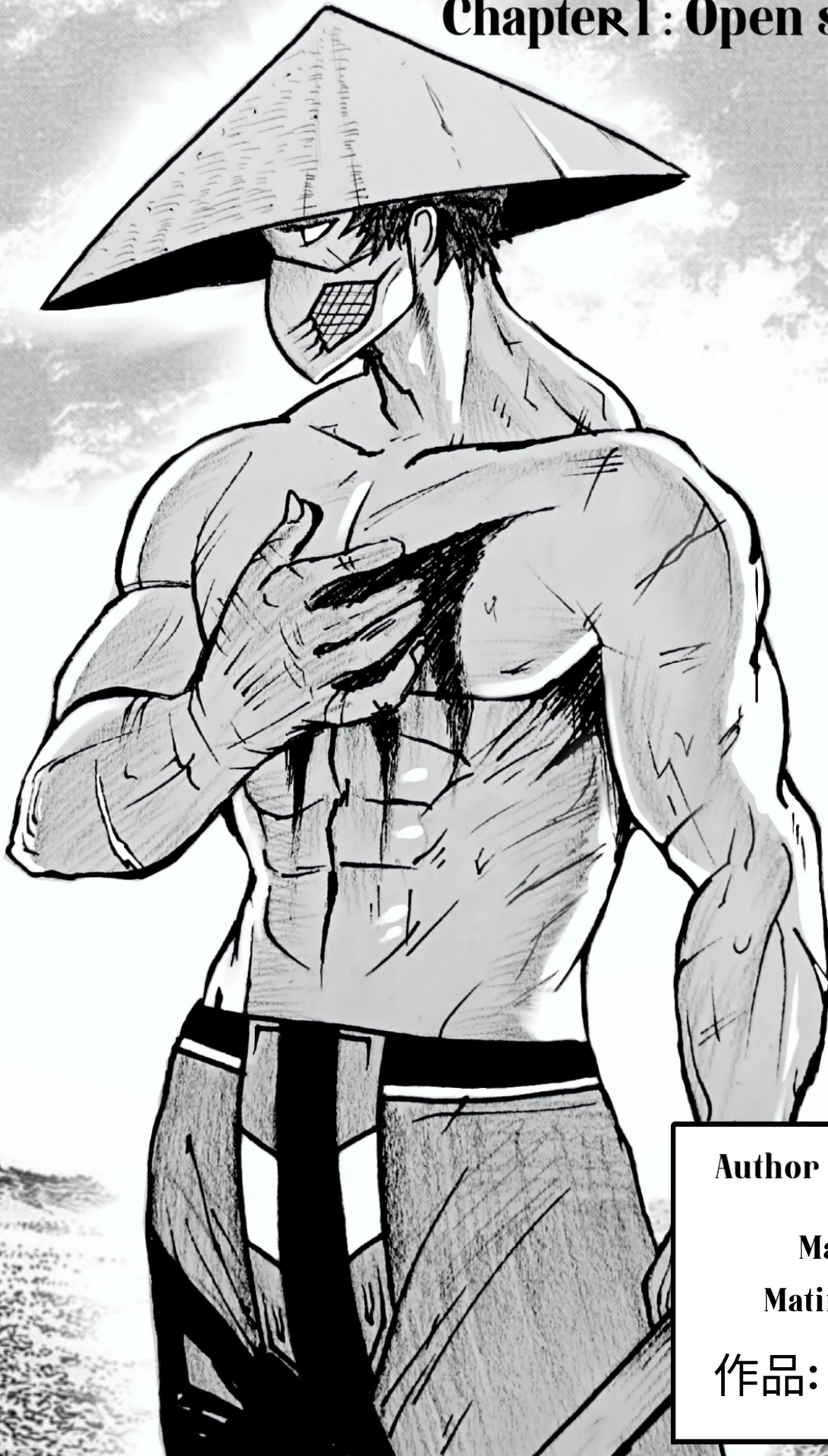
# Sword of Justice





# Sword of Justice

## Chapter 1 : Open strap



**Author : Amir Sayeh**

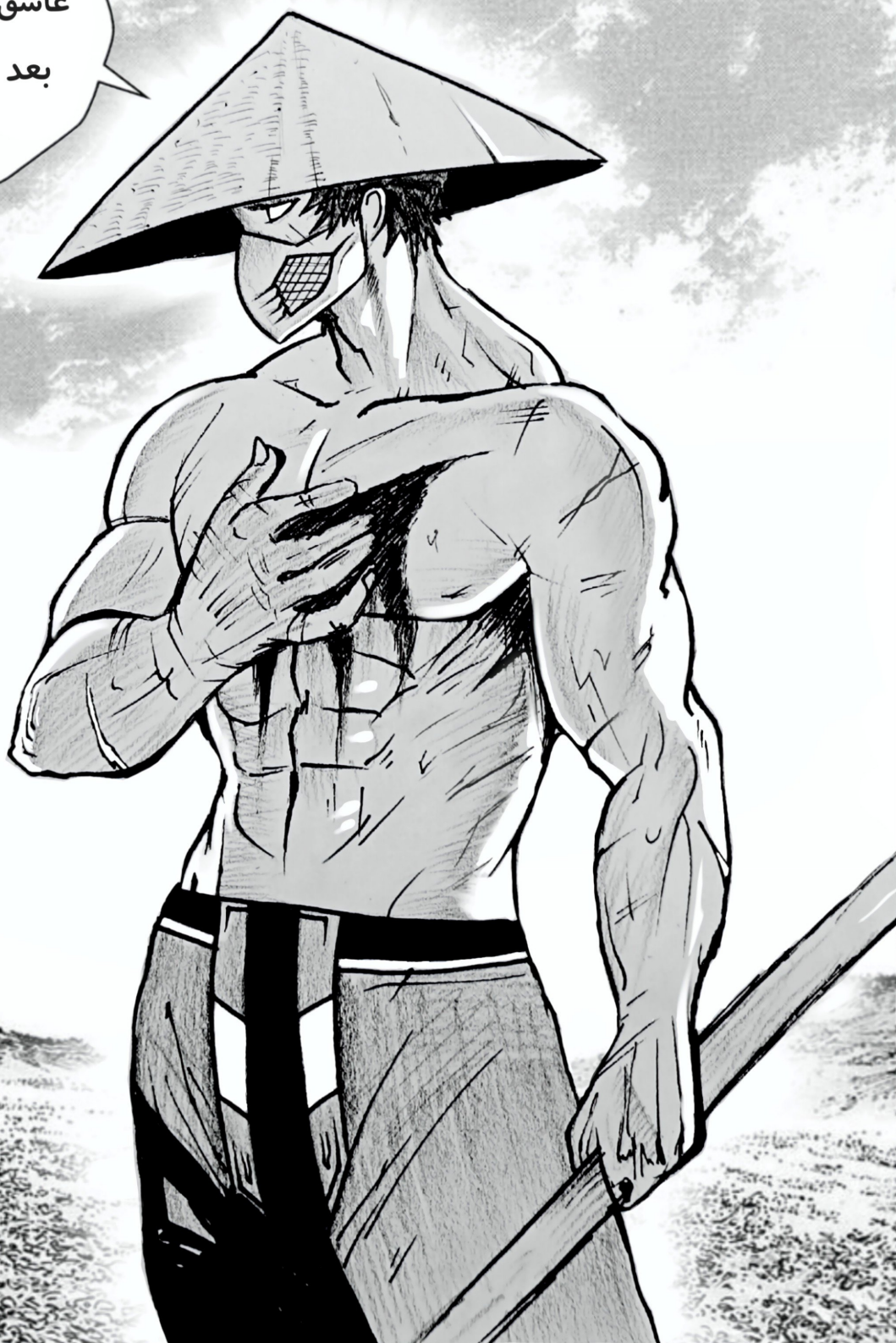
**Mangaka:**

**Matin Karami**

**作品: マティン**



عاشق زخم های  
بعد از جنگم!

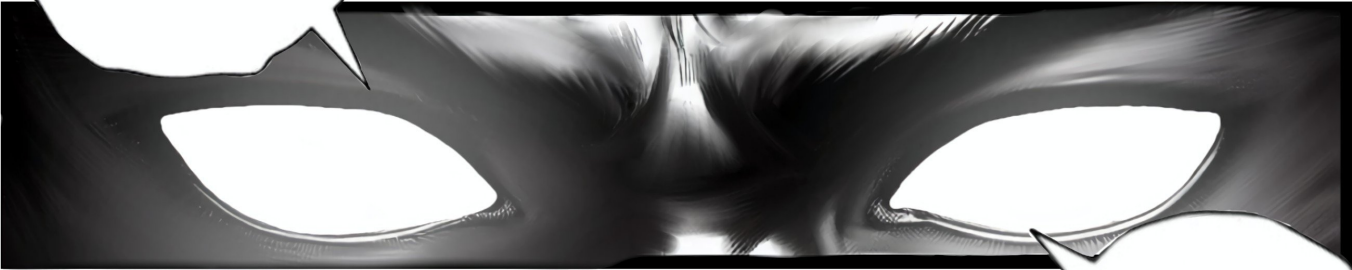






این زخم ها  
در برابر همچین  
صحنه‌ای چیزی  
نیست.

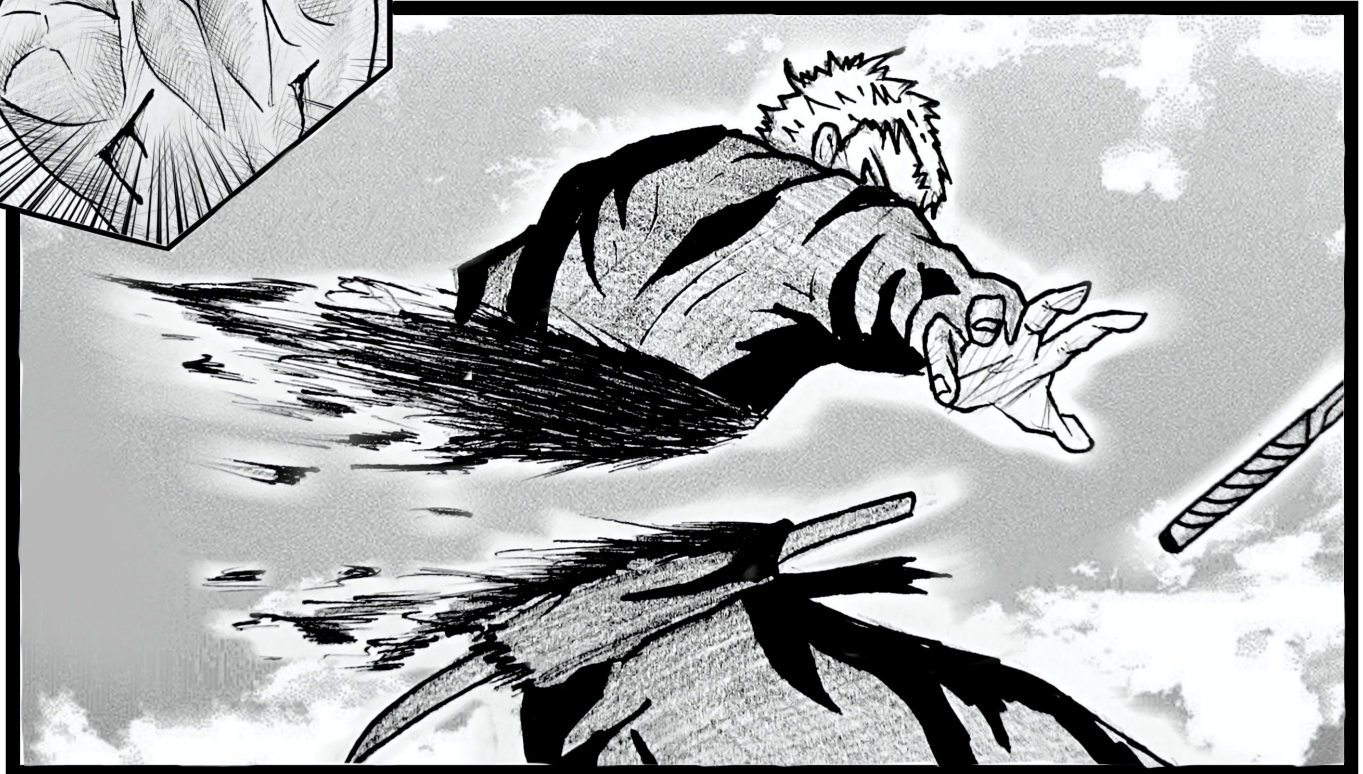
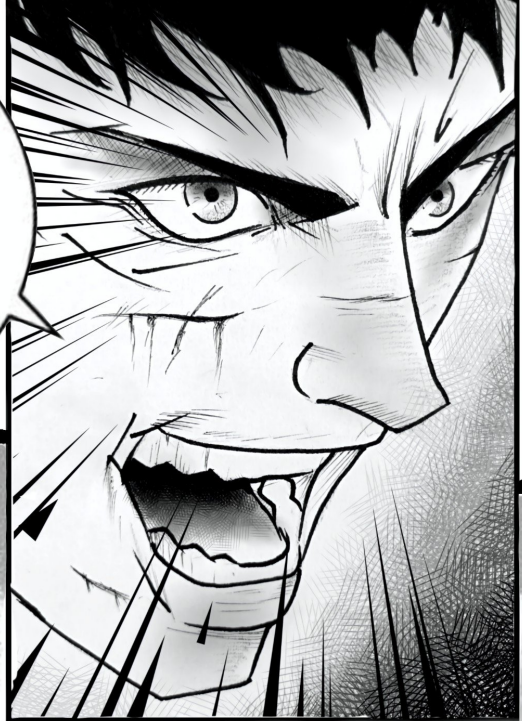
باید همه رو  
سلاخی کنم.



همه مردم  
سزاوار  
مرگ هستند؛



فرمانده  
سورنا  
پشت سرتون...

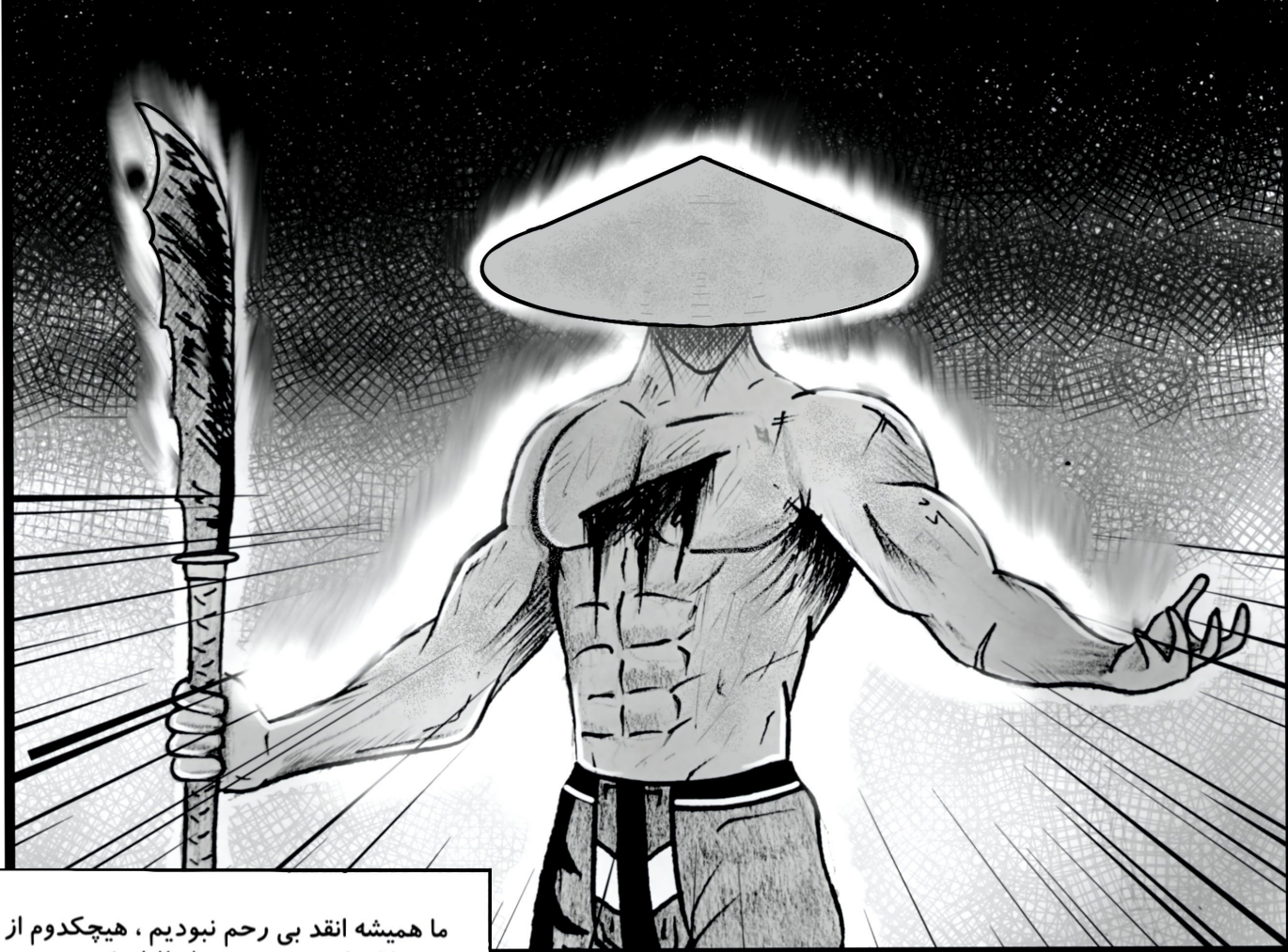




فوق العاده  
است!  
اون خيلي  
قويه...

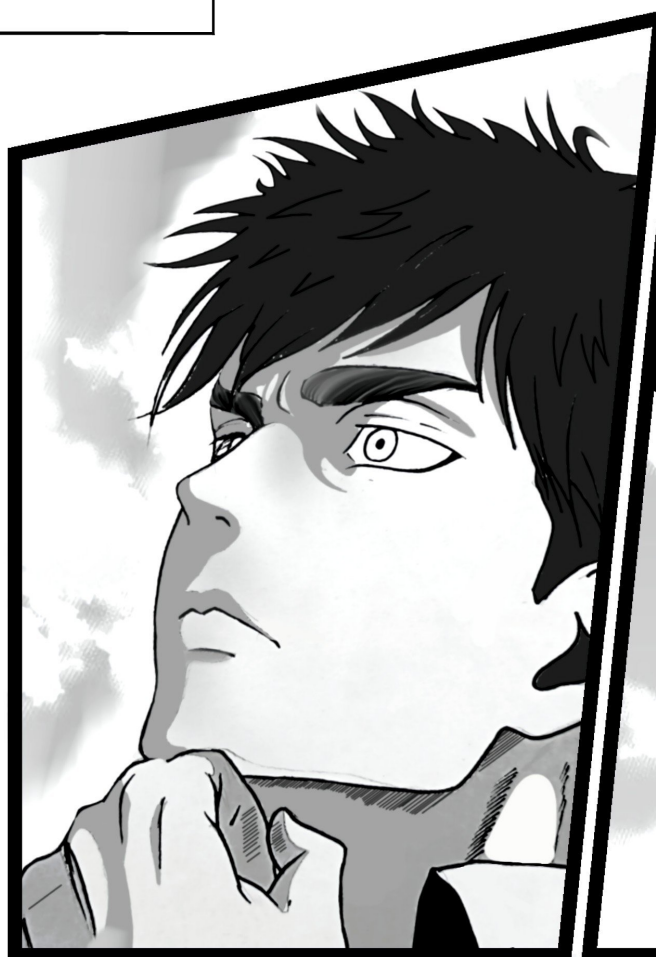




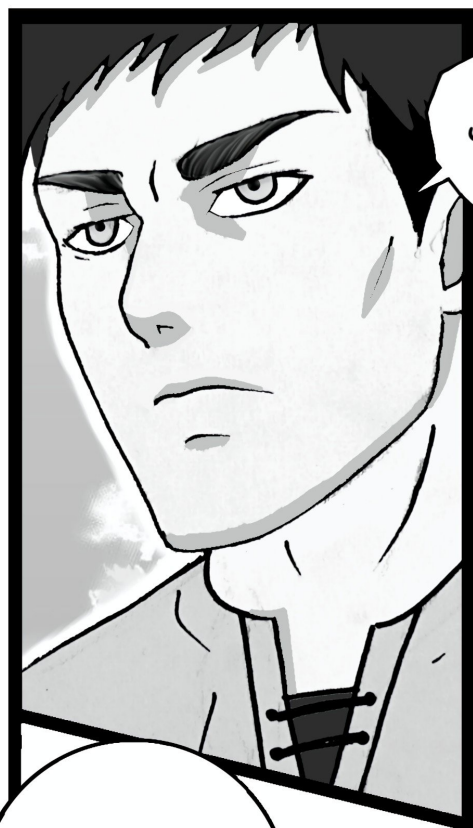


ما همیشه انقد بی رحم نبودیم ، هیچکدوم از  
ما اینطوری نبودیم. ما دلایل خودمون  
برای اینکه هستیم داریم ، درست مثل رئیس.

۵ سال قبل ...







آوردمش مامان



سورنا، اون آب  
رو برای من  
بیار



امیدوارم زودتر از  
شر این بیماری خلاص شم  
تا بتونم بهت کمک  
کنم.



سورنا  
پسر من... امروز  
میخواهی بری؟!



بله پدر... شنیدم که بازرگان های  
جدیدی در بازار شرقی شروع به کار  
کردند . میتونی با کار کردن باهاشون  
پول خوبی به جیب بزنی

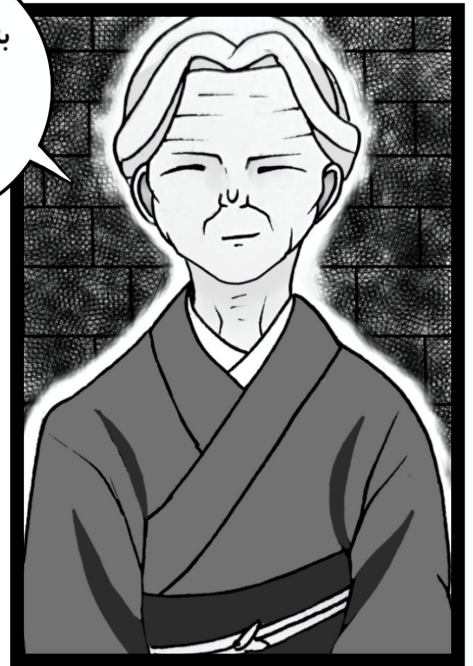


اگر اونو درست  
مدیریت کنیم،  
نه . من هنوز مقداری  
از برداشت رو برای  
فروش دارم.

قبل از اینکه  
زمین هامونو آتیش  
بزنن .  
اوننننا!!!!!!....

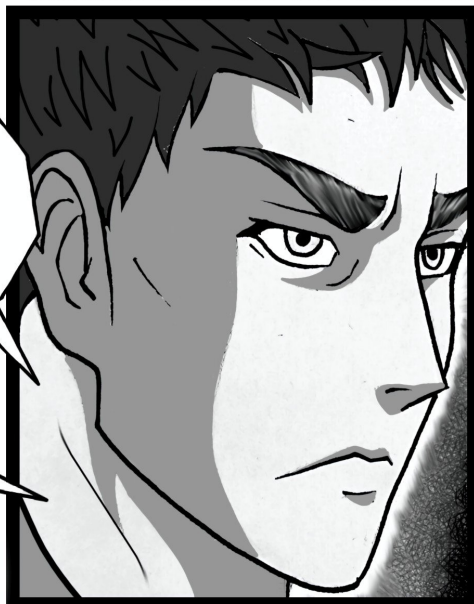


به نظرت تا وقتی  
که برمیگرده ،  
غذامون  
تموم نمیشه ؟

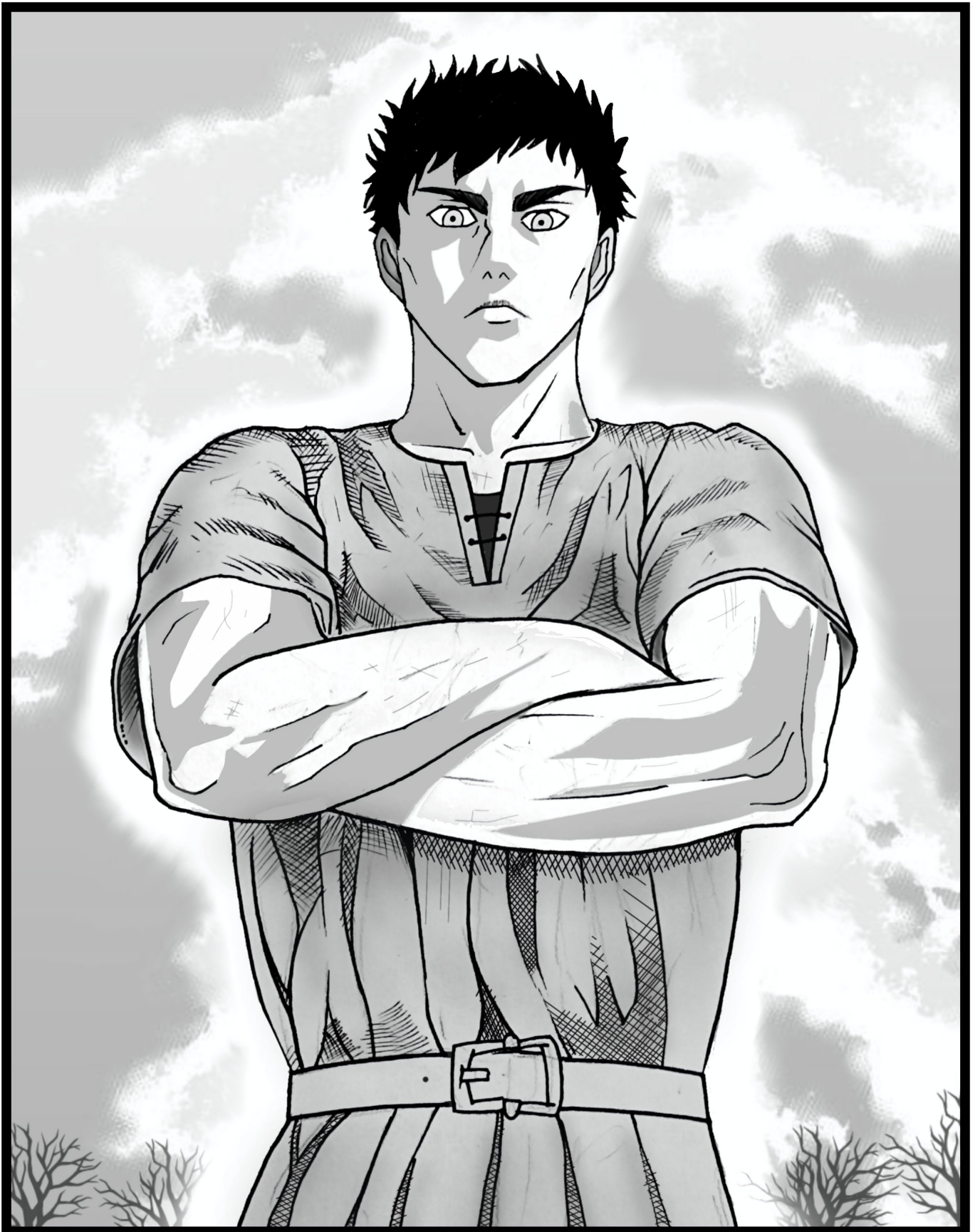


پدر ، فکر نمیکنم  
عصبانیت و  
ناراحتی بتونه بهمون  
کمکی بکنه.

قول میدم با  
دست پر برگردم







اون برای رفتن به بازار شرقی آماده شد. پسر قوی  
بیست ساله‌ای که میخواست تو بازار ماهی جایی پیدا کنه  
اما...



اون به شهر رفت و وقتی  
که به شهر رسید پیرمرد  
عجیبی را دید که در یک  
چشم به هم زدن ظاهر و  
غیب میشد .





اینجا بود که سورنا  
برای اولین بار با  
استاد ساوانا صحبت  
کرد.

مرد جوان ...  
من در تو حاله  
متفاوتی میبینم.

چی  
منظورت  
چیه ؟

در مورد هنر های  
رزمی چی میدونی ؟  
آیا دوست داری  
یاد بگیری ؟

اگه همونی باشی  
که فکر میکنم ؛  
پس برمیگردی !

یکی از علایق من  
همیشه یادگیری هنر  
های رزمی بوده...  
اما فرصت امتحان  
کردنشو نداشتم ،  
پیرمرد. بازم  
از پیشنهادات ممنون





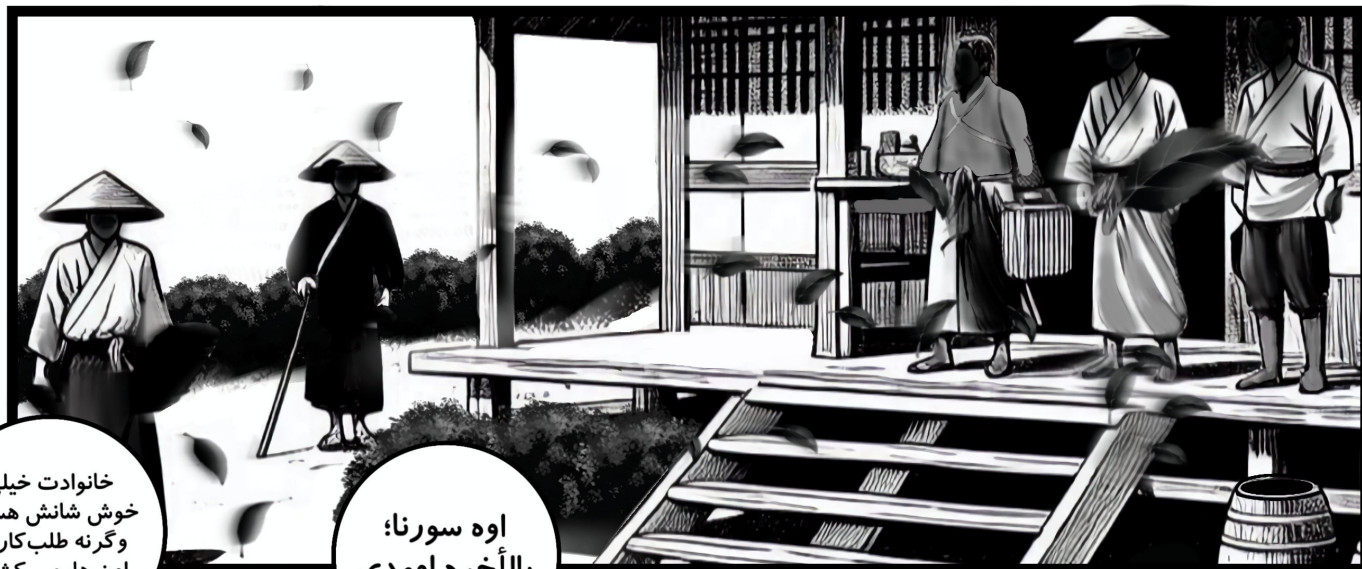
در طول هفته‌ای که  
سورنا در شهر بود ،  
تونست خریدار هارو  
به خودش جذب کنه  
و بفروشه ، و پس از  
فروش، سورنا آماده  
بازگشت به خانه شد...



اما وقتی نزدیک  
خانه‌اش شد ،  
چند نفر را در کنار  
خانه‌اش دید.



اون با تعجب به  
مردمی که در  
اطراف خانه‌اش جمع  
شده بودند نگاه کرد.



خانوادت خیلی  
خوش شانش هستند  
و گرنه طلب کارها  
اون هارو میکشتن

اوه سورنا!  
بالآخره اومدی



چی شده؟  
چرا همه دور  
خونه ما جمع  
شدند؟؟؟





طلب کارا؟!  
اینجا؟



اونا اینجا  
بودن؟  
لعنتییی...





پدر!  
مادر!



پدر حالت خوبه ؟  
طلب کارا اینجا بودن ؟  
اونا چی گفتن ؟





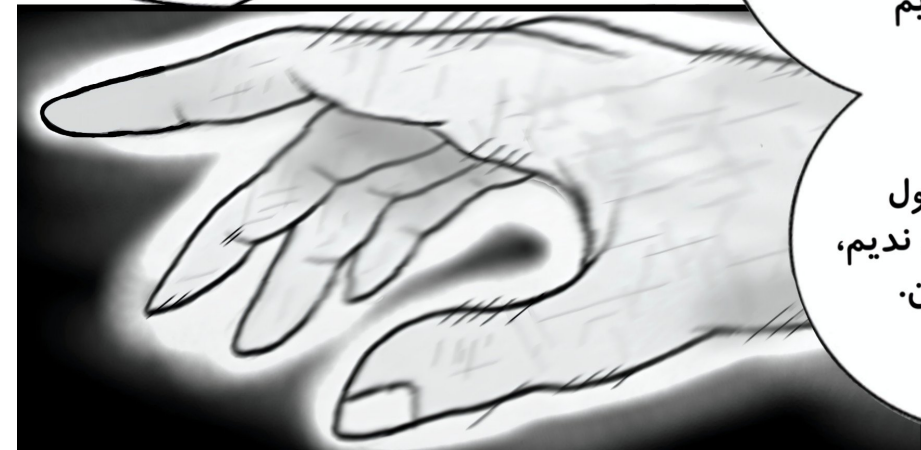
پسرم برگشتی،  
آره، طلب کارا  
اینجا بودن



لعنتییی...  
همشونو  
میکشم!

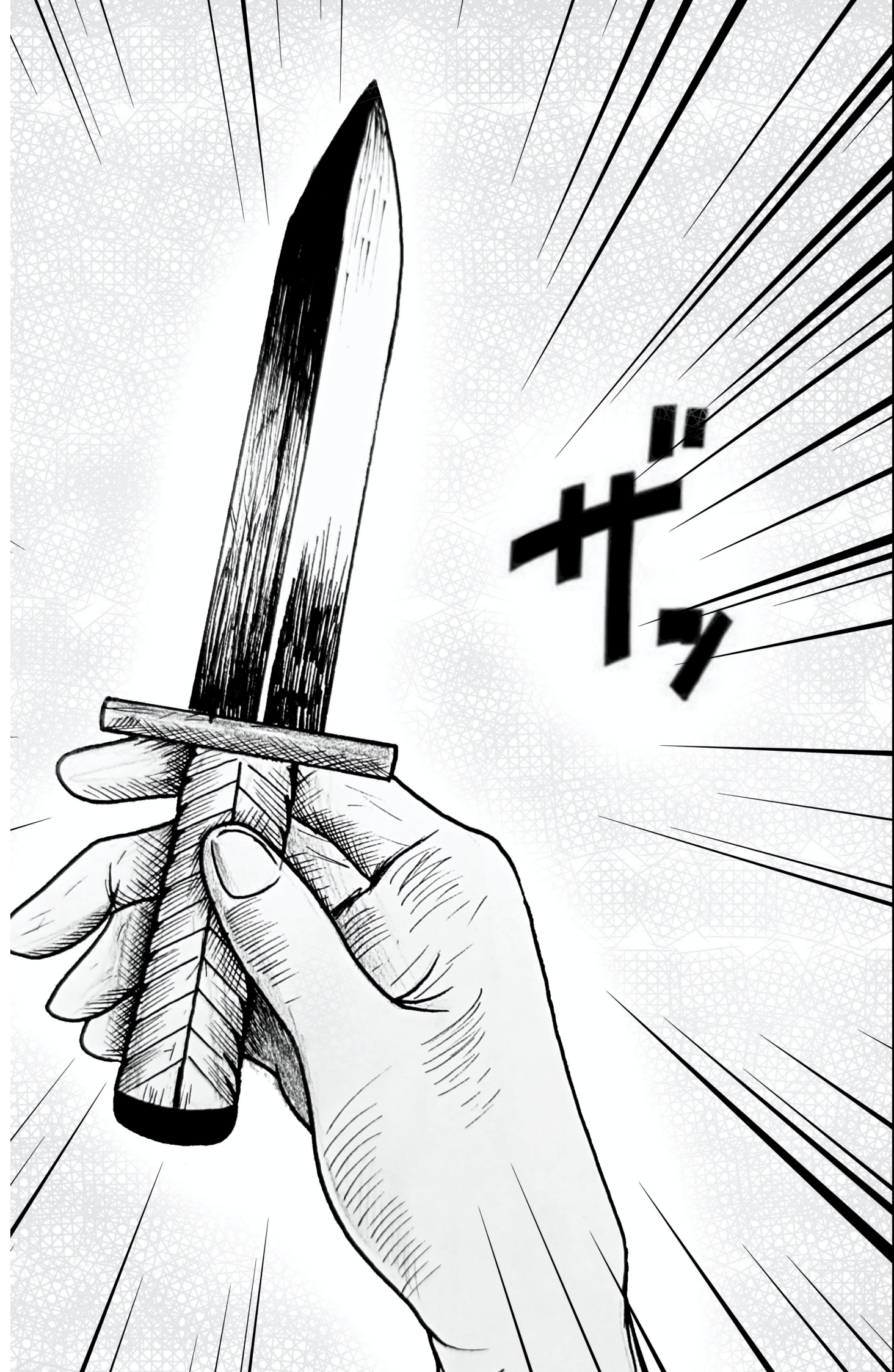


اونا منو کتک زدن  
و گفتن که فقط  
دو روز فرصت داریم  
تا پول آنهارو پس  
بدیم



وگرنه اگه پول  
اونهارو بهشون ندیم،  
مارو میکشن.









خودم درستش  
میکنم... بسه دیگه...  
نباید بزارم اونا به  
خانوادم دست بزنند...  
همه شونو  
پاره میکنم



آیا اون سلاح  
چیزیه درست  
میکنه؟؟ سورنا..  
تو یه انسان  
تو خالی هستی؟





چی...  
منظورت  
چیہ؟!



فقط یه مرد  
تو خالی با اون  
خنجر مسخره میجنگه  
... تو سلاح بزرگتری  
نداری؟

مثل یک قلب بزرگ  
دوستی های عمیق  
...عشق .  
دوباره میپرسم،  
پسرم..تو یکی از  
اون مرد های توخالی  
هستی؟





من.. منو ببخش  
پدر



من فقط  
میخام بهتون  
کمک کنم.



تو اون قلب  
بزرگو داخل  
سینت داری ،  
سورنا



سورنا اون روز هرچیزی ک تا حالا توی  
بازار کار کرده بودو ب پدرش داد  
تا بتونه مشکلو تا حدودی حل کنه....  
خیلی دوست داشتم اون روزای رئیسو میدیدم  
اما روزی ک ما باهم دیدار کردیم  
سورنا همچین مردی نبود...  
اون لحظه اهمیتی نمی‌دادم  
چون احساس میکردم...  
اون منجی منه



